

کتاب ایوب

درس ۱۱ : توبه و نو شدن

دکتر درک دبلیو. اچ. توماس

خب، ما در درس ۱۱ کتاب ایوب، و در واقع در باب پایانی هستیم. یک درس دیگه هم باقی می‌مونه. ما به گفتاری در مورد ایوب در کتاب یعقوب نگاه می‌کنیم، همون گفته‌ی معروف درباره‌ی صبر ایوب.

ولی باب ۴۲، بیاید از آیه‌ی ۱۰ شروع کنیم. «و چون ایوب برای اصحاب خود دعا کرد، خداوند مصیبت او را دور ساخت و خداوند به ایوب دو چندان آنچه پیش داشته بود عطا فرمود.» تقریباً دور از انتظار به نظر میرسه. بعد از این همه تاریکی، و اندوه، و آزمایش، و سختی، این داستان به این شکل کاملاً مثبت به پایان میرسه.

و ایوب دارای ۱۰ فرزند دیگه میشه، و ۱۴۰۰۰ گوسفند و ۶۰۰۰ شتر – در آیه‌ی ۱۲ – و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده. تقریباً شبیه اون طوری که کتاب در واقع شروع شده بود.

چه خبره؟ آدم به یاد شاه لیر، یکی از نمایشنامه‌های شکسپیر میفته. در پایان همه می‌میرند، حتی کوردلیا. ولی در اینجا، شاهد یک پایان غم‌انگیز، مثل اونچه در بیشتر ادبیات قرن نوزدهم و بیستم وجود داره، نیستیم.

هاردی، استاین‌بک، آدم به این نویسندگان فکر میکنه و اینکه آثار اونها اغلب با نوشته‌ای تاریک تمام می‌شد. و اینجا، یک عنصر بازگردانی وجود داره. از آیه‌ی ۷ شروع میشه، «و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به ایوب گفته بود»، باب‌های ۳۸ و ۳۹ تا باب ۴۱. و ایوب در ابتدای باب ۴۲ پاسخ داد، «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، و ابداً قصد تو را منع نتوان نمود.»

و بعد اون چیزی که خدا قبل‌تر در باب ۳۸ گفته بود رو نقل قول میکنه. و بعد در آیه‌ی پنج اینطور خاتمه میده که، «از شنیدن گوش درباره‌ی تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می‌بیند. از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم.» او از گناهی که دوستانش به او نسبت داده بودند توبه نمیکنه، که اظهار می‌کرد در حقیقت این گناه باعث آزمایش ایوب شده. ادعای ایوب تبرئه شده بود، ولی اون در طول آزمایش گناه کرده بود، و این همون گناهی هست که الان داره ازش توبه میکنه، یعنی نگرش اون نسبت به خدا که در طول آزمایش ابراز کرد.

حالا، میخوام که ما سه چیز رو در این بخش پایانی ببینیم. و اولین چیز، در آیات ۱ تا ۶، این حقیقت هست که ایوب رابطه‌ای غنی‌تر با خدا داره، که می‌دونید، در نتیجه‌ی این آزمایش هست. بله، در نتیجه‌ی این سختی وحشتناکی که اون ازش عبور کرد. اون میگه، «از شنیدن گوش دربارهی تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می‌بیند.»

اون خدا رو بهتر میشناسه. کمی بیشتر خدا رو درک میکنه. ولی من فکر می‌کنم چیزی که اون بیشتر از همه می‌فهمه، اینه که چه چیزهایی رو درک نمیکنه. او میبینه که خدا غیر قابل درک هست. خدا بزرگ هست. خدا با عظمت هست. خدا از همون ابتدا، انتها رو میدونه. خدا تعهدی نداره که دلیل آزمایشات ما رو به ما توضیح بده. بعضی اوقات ممکنه اون دلیل مشهود بشه. ممکنه خدا به شکلی اون رو به ما آشکار کنه. ولی بعضی وقتها اون دلایل، غیر قابل توضیح هستند. اونها فراتر از قوه‌ی درک ما هستند. و ایوب به کجا کشیده شده؟ اون به ایمان، و اعتماد و توکل کشیده شده.

خدا، خدایی هست که میشه بهش اعتماد کرد. هدفی وجود داره. به آیه‌ی ۲ نگاه کنید، «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، و ابدأ قصد تو را منع نتوان نمود.» بله، این آزمایش، قسمتی از یک هدف بود، یک هدف الهی، یک نقشه‌ی الهی.

خُب، چند هفته پیش، یک تراژدی وحشتناک اتفاق افتاد، که شامل از دست رفتن جان یک شخص بود. و شامل یک خانواده هم هست. در مرگی که اتفاق افتاد هیچ تقصیر مشهودی متوجه اون شخص نبود. این طور که میگن، یک حادثه بود. غیر قابل توضیح بود. و مرگ به صورت آنی اتفاق افتاد، و یک خانواده عزادار شد.

دنیای اونها دهن باز کرد و تقریباً اونها رو بلعید. و ما چی می‌گیم؟ خُب، در واقع، چیزی که اونها گفتند، ایوب ۱: ۲۱ بود، «خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد.» اونها حالا در حال عبور از مراحل پایانی این سوگ هستند، که سوال‌ها پیش میان، شک‌ها وارد میشن، شیطان اتهام میزنه، مشاورها، خُب، فقط نصایح بد می‌کنند. اونها به طرف خداوند هدایت شدنند. اونها هدایت شدنند که بارهاشون رو روی دوش خداوند بگذارن، چون می‌دونند که بهشون اهمیت میده. اونها دارند در رابطه‌شون رشد می‌کنند. اونها قبلاً فکر می‌کردند که خدا رو می‌شناسند، ولی حالا اون رو خیلی بهتر می‌شناسند، به طرز متفاوت و به شکلی عمیق‌تر. این همون چیزی هست که ایوب یاد گرفت. اون رابطه‌ای غنی‌تر با خدا داره.

«خدا در طُرُقِی پر رمز و راز حرکت می‌کند، تا عجایبش را اجرا کند.»

او جای پاهایش را در دریا می‌کارد، و بر روی طوفان، سواری می‌کند. عمیق در نقب‌هایی فهم‌ناپذیر از چیره‌دستی شکست‌ناپذیر، طرح‌های درخشانش را ارج می‌نهد و اراده‌ی مقتدرش را عملی می‌کند. بی‌ایمانی کورکورانه محکوم به خطاست، و عیب‌جویی اعمال او، بیهوده. خدا، مفسرِ خویش است، و آن را سهل خواهد نمود.

این، البته قسمتی از سروده‌ی ویلیام کوپر هست. ویلیام کوپر، یکی از دوستان جان نیوتن، مردی محزون بود، یک فرد با استعداد، ولی محزون. مردی که از دوره‌های حاد افسردگی رنج کشید. احتمالاً امروزه ما به او عنوان یک فرد دو قطبی یا چیزی شبیه این، میدیم. و او در دوره‌هایی گرایش به خودکشی داشت.

او در حداقل پنج وهله‌ی مختلف سعی کرد چون خودش رو بگیره. یک بار توی یک رودخانه پرید که خودش رو غرق کنه، و او رودخانه فقط حدود ۱۰ - ۱۲ سانتیمتر عمق داشت. او متوجه نشده بود. غم‌انگیزه. و البته دفعات دیگه‌ای هم وجود داشت. و با مشیت خدا، او در فاصله‌ی کمی از جان نیوتن زندگی می‌کرد، یعنی تاجر برده‌ی بزرگ سابق، و همون جان نیوتن نویسنده‌ی سرود «فیض شگفت‌انگیز»، و توسط جان نیوتن نصیحت شده بود. داستان فوق‌العاده‌ای هست، ولی مردی رو داریم که از طریق آزمایش و تاریکی و سختی، در رابطه‌اش با خدا رشد کرد.

خیلی از شما می‌تونید همین رو در مقیاسی متفاوت، می‌دونید، در مورد ازدواج بگید. کدوم ازدواجی هست که یکی دو آزمایش نداشته باشه؟ خُب، اگر شما کسی هستید که یک آزمایش هم در ازدواج خودتون نداشتید، دلم می‌خواد بدونم شما کی هستید. اگر تا حالا هیچوقت سوءتفاهمی نداشتید، هرگز جر و بحث نداشتید، هیچوقت روی حقوقتون پافشاری نکردید، هرگز مثل من توی گاراژ نایستادید، بگید «اینجا حق با من هست و همسرم باید از من عذرخواهی کنه.»

این در یکی از درس‌های قبلی بود. الان همسرم رو بیشتر از روزی که باهاش ازدواج کردم، دوست دارم. این موضوع درباره‌ی هر ازدواجی که بر پایه‌های استوار انجیل بنا شده و چشم به برکت از طرف خداوند دوخته، صحت داره. خُب، در ارتباط ما با خدا هم همینطوره. درد به رشد این رابطه کمک می‌کنه، باعث میشه تا ما چیزهایی رو درک کنیم، چیزهایی رو رها کنیم، که در غیر اینصورت، احتمالاً به اونها می‌چسبیدیم، که این کار به طرزی منفی در رابطه‌ی ما با خداوند تأثیر می‌گذاشت.

خُب، دومین چیزی که ما در اینجا می‌بینیم، آشتی کردنِ دوستان هست، یعنی اون سه دوست. آیه‌ی ۷، «و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به ایوب گفته بود که خداوند به الیفاز تیمانی فرمود: خشم من بر تو و بر دو رفیقت افروخته شده، زیرا که دربارهی من آنچه راست است مثل بنده‌ام ایوب نگفتید.»

حالا، اجازه بدید که آخرین عبارت رو اول بگم. «مثل بنده‌ام ایوب.» و شما شاید اعتراض کنید که ایوب اونچه راست هست رو نگفته. و من فکر می‌کنم که، همونطور که مفسرین هم اشاره کردند، اونچه که خدا در اینجا به اون اشاره میکنه این نیست که هرچه ایوب گفته بوده درست هست، بلکه رفتار اون در انتهای کار، درست هست. اون از گناهش توبه کرد. اون به گناهش اعتراف کرد. اون دستش رو روی دهانش میگذاره، و در خاک و خاکستر توبه میکنه.

و بنابراین، با این مفهوم، حالا ایوب در رابطه‌ای صحیح با خداست. ولی اون سه دوست، اونطور که بر میاد، اینکار رو نکردند و هنوز اصرار دارند که حق با اونهاست. و خدا خشمگین هست، و میگه خشم من بر تو افروخته شده.

کنجاوم بدونم که در درک شما از اینکه خدا کیست، و خدا چگونه هست، آیا جایی هم برای خشم الهی وجود داره؟

سی. اچ. داد، محقق بزرگ عهد جدید در قرن بیستم، به غضب خدا اعتقاد نداشت. به اینکه خشم، موضوعی شخصی باشه، اعتقاد نداشت. داد اصرار داشت که خشم در کتاب مقدس، فقط بیانگر این حقیقت بود که جهان و کائنات از نظم خارج شده. از قاعده خارج شده. خشم خدا، بدون غرض‌ورزی، و چیزی غیر معمول هست. چیزی هست که صرفاً وجود داره. بیانگر این حقیقت هست که درد و غم و چیزهای دیگه وجود دارند. خشم این هست، ولی مربوط به شخص خدا نیست.

خُب، خدا در اینجا داره به الیفاز و دو دوستش میگه، «خشم من بر تو و بر دو رفیقت افروخته شده.» «افروخته شده.» اونها نتونستند حقیقت رو بیان کنند. صادقانه بگم، به نظر من این کمی ترسناکه. من در کار مشاوره هستم. تقریباً هر روز به یکی دو نفر مشاوره و توصیه میدم.

و اگر اون مشاوره به صورت نادرست انجام شده باشه، از روی انگیزه‌های شخصی و خودخواهانه باشه، مثلاً پیشرفت در جایگاه و شغل، و اینکه بخوام به دنبال خودشیرینی باشم به جای اینکه به دنبال مصلحت روحانی اون شخص باشم، خدا خشمگین میشه. بله، خشم خدا. دوستان ایوب فاقد شفقت بودند.

گناه اصلی در این سه دوست چی هست؟ خب، البته، اونها در تعبیر و تحلیل خودشون کاملاً در اشتباه بودند، ولی من فکر می‌کنم چیزی که بیشتر از همه من رو آزار می‌ده این فقدان شفقت اونهاست. اونها کاملاً فاقد شفقت هستند. البته اونها خیلی پُر گو و از ایوب خیلی عصبانی هستند. در حرف‌های اونها هیچ شفقتی دیده نمیشه. و خدا با پرسشگران صادق، مهربان‌تر هست. شفقت خدا بیشتر از شفقت این سه دوست هست. خب، پس اول از همه، خشم خداست.

و بعد از اون عمل قربانی و توبه رو داریم. و در آیه‌ی ۸ می‌خونیم، «پس حال هفت گوساله و هفت قوچ برای خود بگیرید و نزد بنده‌ی من ایوب رفته، قربانی سوختنی به جهت خویشتن بگذرانید و بنده‌ام ایوب به جهت شما دعا خواهد نمود، زیرا که او را مستجاب خواهم فرمود، مبادا پاداش حماقت شما را به شما برسانم چونکه دربارهی من آنچه راست است مثل بنده‌ام ایوب نگفتید.»

و اونها این کار رو انجام میدن، و ایوب دعا میکنه، و در پایان آیه‌ی ۹، خداوند دعای ایوب رو مستجاب میکنه. ایوب باید به شکل نوعی کاهن، عمل کنه. احتمالاً ایوب در دورهی ابراهیم یا همون حدود زندگی میکنه، شاید کمی قبل از ابراهیم، ولی مطمئناً قبل از کهنانت لایوان در زمان موسی زندگی میکنه. اما به نظر میرسه که او در اینجا به شکل یک نوع کاهن عمل میکنه.

و اون سه دوست باید قربانی بیارند، و عدد هفت، یعنی هفت گوساله و هفت قوچ، که عدد هفت عدد کامل هست. و اونها باید اینکار رو انجام بدن، به نشانه‌ی نیازی که الان به عنوان مشاوران دارند، که به گناهشون اعتراف و با ایوب آشتی کنند. «دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید.»

فکر می‌کنم منظوری که می‌خوام در اینجا برسونم اینه که، چیزی عیسی‌گونه در مورد ایوب در اینجا وجود داره. «ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.» بله، تمایلی برای بخشیدن. و بخشش، مستلزم توبه‌ی اونهاست. دقت کردید؟ اینطور نیست که ایوب بگه، «خب، من شما رو می‌بخشم.» البته مردم این رو میگن، «من تو رو می‌بخشم»، «من تو رو می‌بخشم.» ولی لازمه که اونها از گناهشون هم توبه کنند. لازمه که اونها به گناهشون اعتراف کنند. و ایوب اونها رو می‌بخشه.

داستانی هست که چند سال قبل اتفاق افتاد. به نظرم خیلی جالب هست. یک هنرپیشه به نام آکیسون آرنگریم، که نقش نلی اولسن رو در سریال «خانه‌ی کوچکی در چمنزار» بازی کرد. خب،

بیشتر شما «خانه‌ی کوچکی در چمنزار» رو به یاد دارید. و اون، لارا اینگالز کوچولوی دوست‌داشتنی رو شکنجه داد. این رو در «خانه‌ی کوچکی در چمنزار» یادتون هست؟

و توی تقریباً همه قسمت‌ها، اون، لارا کوچولو رو شکنجه داد. آلیسون یک هنرپیشه هست. اون، این نقش رو از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۱، و بعدش در تمام بازپخش‌ها و غیره، و در پخش این سریال از شبکه‌های دیگه، بازی کرد. و بعد در سال ۲۰۰۵، یعنی ۳۰ سال بعد از زمانی که این نقش رو بازی می‌کرد، داشت پشت جلد کتابی که منتشر کرده بود رو امضا می‌کرد.

و یک خانم به اون نزدیک میشه و همینطور اونجا می‌ایسته. اون در حال غلیان هست، و رنگش سرخ شده، ولی چیزی نمیگه، و فقط اونجا می‌ایسته. اون داره جوش میزنه، عصبانی هست و می‌لرزه. و وقتی که نوبت به اون میرسه، اونجا می‌ایسته و در حالیکه می‌لرزه به آلیسون آرنگریم میگه، «من تو رو می‌بخشم»، «من تو رو می‌بخشم». البته، متوجه هستید که اون داشت به نقشی که آلیسون در سریال بازی کرده بود، اشاره می‌کرد. ولی این همه خشم نهان و این ناراحتی نهان.

خب، منظوری که میخوام در اینجا برسونم چیه؟ اینکه آزمایشات می‌تونند شما رو تلخ کنند. من این رو دیدم. من مسیحیانی رو ملاقات کردم که یک آزمایش و یک سختی رو تجربه کردند. شاید ۲۰ سال پیش بوده. شاید ۴۰ سال پیش بوده.

در یک مورد، حداقل ۵۰ یا ۶۰ سال قبل اتفاق افتاده بود. ولی اونها هرگز فراموشش نکردند. هر وقت اونها رو دیدم، حرفش پیش کشیده شد. اونها رو تحلیل برده بود. مابقی زندگی اونها رو نابود کرده بود. اونها مابقی زندگی خودشون رو در خشم، و در تلخی به سر بردند، ناتوان از بخشش، ناتوان از پشت سر گذاشتن اون، و ناتوان از روبرو شدن با مسئله به روشی کتاب‌مقدسی.

در بخشش چه اتفاقی میفته، وقتی که خدا گناه ما رو می‌بخشه؟ خدا فراموشش میکنه.

دیگه هرگز پیش کشیده نمیشه. «محبت... کینه به دل نمی‌گیرد.» یکی از ترجمه‌های اول قرتیان باب ۱۳. محبت، از بدی‌ها کینه به دل نمی‌گیره. خب، افراد مشخصی هستند که یک دفتر ثبت وقایع دارند.

می‌دونید؟ اونها یک فلش درایو کوچک دارند که هر وقت کسی به اونها نزدیک میشه، یک جورایی ویبره میکنه و بهشون یادآور میشه که، «آره، کارهایی که قبلاً کردی اینجا ثبت شده.» ایوب آماده شده که ببخشه و فراموش کنه. این یک چیز صرفاً از روی احساسات نیست.

در اینجا یک الگوی کتاب مقدسی از بخشش و فراموش کردن وجود داره، اینکه طوری اون رو پشت سر بگذاری که انگار هرگز اتفاق نیفتاده.

آیا این همون کاری نیست که خدا در انجیل انجام میده؟ وقتی که او گناهان ما رو می‌بخشه؟ او مدام اونها رو پیش نمیکشه. او دائم گناهان گذشته رو به ما یادآوری نمیکنه. اونها فراموش شدند. قبلاً باهاشون معامله شده. اونها شسته شدند. ممکنه اون گناهان مثل خون، ارغوانی بوده باشند، ولی الان دیگه مثل برف، سفید هستند. پس الگویی از بخشش در روابط وجود داره.

و بعد، سومین چیز، یعنی یک زندگی تازه شده. که تقریباً بر خلاف انتظار هست. این کاملاً متمایز از مثلاً «شاه لیر»، یا «مک پث»، یا «اتلو»، یا «هملت» یا نمایشنامه‌های «ایبسن»، یا «چخوف»، یا «همینگوی» یا «استاین‌بک»، یا نویسندگان بریتانیایی مثل «سالار مگس‌ها» نوشته‌ی «گلدینگز»، و یا «اچ. جی. ولز» و «جورج ارول» و غیره، هست. میتونیم باز هم اسم ببریم، و پایان همه‌ی اینها غم‌انگیز هست.

کاملاً غم‌انگیز هست. بعضی وقتها توی هواپیما، در یک پرواز طولانی هستیم. و می‌دونید؟ من همیشه کار نمی‌کنم. ممکنه فکر کنید که یک خدمت‌گزار همیشه در حال خوندن کتاب مقدس، دعا، و مطالعه هست، ولی وقت‌هایی هست که آدم باید فقط استراحت کنه.

و آدم به این فیلم‌ها یک نگاهی میکنه، و اون روزها، می‌دونید، زمانی بود که فقط یک فیلم وجود داشت که اون رو روی صفحه‌ی نمایش می‌گذاشتند و همه باید همین فیلم رو تماشا می‌کردند.

هیچ انتخابی برای فیلم وجود نداشت. فقط همون بود و البته الان شما می‌تونید حق انتخاب داشته باشید، و صدها فیلم مختلف وجود داره، و یک دکمه‌ی کوچکی پیش‌نمایش هم وجود داره. آره، و شما اون رو فشار میدید و ۲۰ ثانیه تماشا می‌کنید، نه، بعدی. تماشا می‌کنید، نه، نه. و من اخیراً اینکار رو کردم. و حتی یک فیلم که دلم بخواد ببینم هم وجود نداشت. همه غم‌انگیز بودند، سراسر غم‌انگیز. ولی این داستان به شکل فوق‌العاده‌ای تموم میشه.

حالا، اینجا به ما گفته شده که، به عنوان مثال – او، ایوب، وقتی که همه‌ی این اتفاقات افتاد، ۷۰ ساله بود.

در آیه‌ی ۱۶ گفته شده که اون ۱۴۰ سال دیگه زندگی میکنه. ده فرزند برایش به دنیا میاد، هفت پسر و سه دختر، مثل همونی که قبلاً داشت. به اسامی دخترانش نگاه کنید. یمیمه، در

آیه‌ی ۱۴ رو می‌بینید؟ اون اسم دختر اولش رو یمیمه، اسم دومی رو قصیعه و اسم سومی رو قرن-هفوک گذاشت.

یمیمه به معنی کبوتر، قصیعه به معنی دارچین، و قرن-هفوک ظرف سُرْمه هست، که نوعی سایه‌ی چشم بود. ولی اینها اسم‌های شادی هستند. بعضی از اسامی ناخوشایند هستند. من نمی‌دونم که والدین وقتی دارند روی بعضی از بچه‌هاشون اسم می‌گذارند، چه فکری می‌کنند، که اسم‌هاشون به نوعی غمناک هستند. اسم‌هایی که یادآور داستان‌های بد، و داستان‌های غم‌انگیز هستند. ولی اینها اسامی شادی هستند. این یعنی چی؟ آیا معنیش اینه که اگر به خداوند اعتماد کنید، خدا پایان خوشی براتون رقم می‌زنه؟ شما در آزمایش هستید، شما در سختی هستید، ولی فقط به او اعتماد کنید، و پایان کار شما خوش میشه.

او خوشبختی شما رو احیا میکنه. آیا قراره ما از این داستان چنین برداشتی بکنیم؟ نه، البته که نه. خیر، زندگی بعضی از مردم در سایه و در تاریکی به پایان میرسه.

از دواج‌هایی که آشتی‌ناپذیر هستند. روابط با فرزندان که به نظر بد و بدتر میشه، و هرگز احیا نمیشه، به رغم تمام اشتیاق‌ها و دعاها و پافشاری‌ها. پس ما نباید از این باب سوءاستفاده کنیم. با اینحال این رو می‌گه که، خدا میتونه زندگی شما رو از اونچه که الان هست، ۱۸۰ درجه تغییر بده.

او قادر هست که اینکار رو بکنه. من نمی‌گم که نقشه‌ی خدا برای شما این هست. من این اختیار رو ندارم که این رو بگم. ولی میتونم این رو به شما بگم که کاملاً امکانپذیر هست که، با مشیت و قدرت و اقتدار خدای قادر، این تاریکی کنار زده بشه.

آیا ایوب هرگز این آزمایش رو فراموش کرد؟ نه. اگر این یک فیلم بود، فکر می‌کنم یک سکانس از ده قبر جایی در اون پشت، نشون داده میشد.

و بعد صدای خندیدن بچه‌ها و بازی اونها با همدیگه. این اندوه هنوز وجود داره. خاطره‌ی اون هنوز وجود داره. ولی برای فصلی، با شادی پوشانده شده. دوباره فصل بهار اومده. ممکنه شما فکر کنید که دیگه هرگز بهار نمیشه، و خورشید تابستان دیگه هیچوقت بر شما نمی‌تابه.

اون وقت کتاب ایوب رو بخونید، و ببینید که زندگی این مرد چطور با مشیت سخاوتمندانه‌ی مهربان و شیرین خدا، به پایان رسید. این یک پایان شگفت‌انگیز هست.

ولی چیزهای بیشتری هم هست که باید به اونها توجه کنیم. حالا باید وارد عهد جدید بشیم. باید یعقوب رو بررسی کنیم، چون یعقوب به ما میگه، «صبر ایوب را شنیده‌اید.»

خب، ممکنه شما بعد از همه‌ی این مطالعات بگید، «ایوب، مردِ خیلی صبوری نبود.» پس منظور یعقوب چیه که میگه «صبر ایوب را شنیده‌اید»؟ در درس بعدی درباره‌ی این موضوع فکر می‌کنیم.